

Talking To My Daughter About The

ECONOMY

How Capitalism Works and How It Fails



کار و پول: دو کالای شیطانی متفاوت

بحران‌های اقتصادی بزرگ مانند بحران‌هایی که در سال‌های ۱۹۲۹ و ۲۰۰۸ رخ داد، به ما آموختند که علاوه بر جادوی سیاه بانکداری، جوامع بازار گرفتار دو شیطان دیگر نیز هستند. ما فقط نیم‌نگاهی به یکی از آنها داشتیم که در کمین بازار کار نشسته بود. اجازه بده حالا به دومی نگاهی کنیم، که می‌توان آن را در بازاری به همان اندازه عجیب و غریب یافت: بازار پول.

این بازار پول چیست؟ چه کسی پول را می‌خرد و می‌فروشد؟ پاسخ این است که هیچ‌کس واقعاً در این بازار، پول خرید و فروش نمی‌کند - مگر اینکه در مورد مبادله یک واحد پولی با یک واحد پولی دیگر صحبت کنی، که این بحث دیگری است. نه! کاری که در بازار پول می‌کنند، اجاره دادن پولشان است. در واقع درست مانند بازار کار که در آن کارگران زمان خود را اجاره می‌دهند نه که خودشان را بفروشند.

در فصل‌های قبل دیدیم که وقتی کارفرمایی مانند میریام پول قرض می‌کنند چه اتفاقی می‌افتد و چگونه بدهی‌هایشان اقتصاد را تقویت می‌کند. ما همچنین دیدیم که چگونه حرص و طمع بانکداران برای اعطای وام بیشتر می‌تواند به راحتی اقتصاد را به لبه پرتگاه بکشاند. و همین‌طور می‌دانیم که چرا کارفرمایان در وهله اول نیاز به وام گرفتن دارند، زیرا هر کسب و کار تازه‌ای برای شروع به کار نیاز به وام گرفتن دارد. چیزی که ما در مورد آن صحبت نکردیم عاملی است که تعیین می‌کند کارفرمایی مانند میریام چقدر می‌خواهد وام بگیرد.

افراد هستند که اصرار دارند، پول نیز مانند دیگر کالاها است. بر مبنای منطق آنها، پاسخ ساده است: اینکه میریام چه مقدار وام می‌گیرد، بستگی به میزان نیاز و توانایی او دارد. در مورد میریام، او به ۵۰۰۰۰۰۰ پوند برای خرید ماشینی برای تولید تنه دو چرخه نیاز دارد. اینکه آیا او می‌تواند از پس آن ۵۰۰,۰۰۰ پوند بریباید یا نه، با قیمت اجاره پول تعیین می‌شود: به عبارت دیگر، با میزان بهره‌ای که بانک از او برای این وام دریافت می‌کند. از این نتیجه می‌شود که با در نظر گرفتن کل بازار پول، هرچه نرخ بهره پایین‌تر باشد، قیمت پول کمتر است و افرادی مانند میریام بیشتر می‌توانند وام بگیرند. هرچه نرخ بهره بالاتر باشد، قیمت آن بالاتر است و به طور کلی پول کمتری وام گرفته می‌شود.

(به همین دلیل است که در زمان بحران، بانک مرکزی سعی می‌کند نرخ بهره را کاهش دهد تا وام‌گیری را ارزان‌تر کند و به میریام‌های این دنیا کمک کند تا کسب و کار خود را سرپا نگه دارند و یا آن را دوباره سرپا کنند.)

متأسفانه، افرادی که این گونه فکر می‌کنند، شبیه همان افرادی هستند که من آنها را منکران بیکاری می‌نامم، زیرا استدلال آنها هم همان نقص را دارد. بیا به همان شبی برگردیم که ماریا در رختخوابش خوابش نمی‌برد و در این دوراهی مانده بود که آیا واسیلی را استخدام کند یا نه. حالا تصور کن که او در حالی که به لپ‌تاپ خود نگاه می‌کند و نمی‌تواند بخوابد، با یک خبر جدید روبرو می‌شود: بانک مرکزی به زودی نرخ‌های بهره را به میزان قابل توجهی کاهش می‌دهد. ماریا چه واکنشی نشان خواهد داد؟ آیا او فکر می‌کند، چه عالی! وقت آن رسیده که پول بیشتری قرض کنم تا بتوانم کارگران بیشتری استخدام و یخچال‌های بیشتری تولید کنم؟! یا احتمال بیشتری دارد که فکر کند، همه چیز خیلی افتضاح است که بانک مرکزی می‌خواهد نرخ بهره را به شدت کاهش دهد. فراموشش کن!

همانطور که احتمالاً متوجه شده‌ای، ما به تمثیل روسو درباره شکار گوزن برگشتیم. در بحبوحه رکود اقتصادی، همانطور که کاهش دستمزدها ممکن است هیچ کمکی به بالا بردن اشتغال نکند، بلکه می‌تواند اثر معکوس نیز داشته باشد، اعلام کاهش نرخ بهره نیز می‌تواند به عنوان اقدامی ناامیدکننده، باعث بدبینی کارفرمایان و ترساندن آنها شود و آنها را از شکار گوزن منصرف کند.

امیدوارم حالا منظور من را متوجه شده باشی که می‌گویم درد دل دو تا از بنیادی‌ترین بازارهای هر جامعه بازار - بازار پول و بازار کار - شیاطین به شدت کار می‌کنند تا مانع بهبود اقتصاد از رکود و کساد شوند. اما برای روشن شدن اینکه این موضوع، چقدر غم‌انگیز است (و شاید برای اینکه کمی تور را اذیت کنم، چون که می‌دانم چه حسی داری وقتی من به زور یک داستان قدیمی یونانی را تعریف می‌کنم) در اینجا داستان دیگری می‌گویم که امیدوارم عواقب کار این شیاطین را برای همه روشن کند.

عقدہ ادیپ بازار کار و پول

تو نام ادیپ شہریار، نمایشنامہ معروف سوفوکل را شنیده ای. این نمایشنامہ بر اساس افسانہ ادیپ است کہ لایوس، پادشاه تبس را بدون اینکه بداند او پدرش است، می کشد و سپس با همسر او ازدواج می کند - البتہ بدون اینکه بداند او مادرش است. چیزی کہ نمایشنامہ سوفوکل را برای منظور ما واقعاً جذاب می کند، شیوہ ای است کہ نمایشنامہ نویس مضمون اصلی داستان، یعنی قدرت پیشگویی را پیادہ می کند.

بیا از اول شروع کنیم: لایوس، پادشاه تبس متوجہ می شود کہ همسرش یوکاستا باردار است و از پیشگو می خواهد سرنوشت فرزندشان را پیش بینی کند. پیشگو با پیشگویی هولناکی پاسخ می دہد: لایوس بہ دست پسری کہ یوکاستا بہ دنیا خواهد آورد، کشتہ خواهد شد. لایوس وحشت زدہ بہ یوکاستا دستور می دہد کہ نوزاد را بہ محض بہ دنیا آمدن بکشد، اما طبیعتاً یوکاستا نمی تواند خود نوزادش را بکشد، بنابراین او را بہ خدمتکاری می سپارد و بہ او دستور می دہد این کار را انجام دہد. اما خدمتکار ہم دل کشتن یک نوزاد بی پناہ ندارد، بنابراین پسر بچہ را بہ قلہ کوه می برد و او را در آنجا رها می کند تا از گرسنگی بمیرد یا توسط حیوانی شکار شود. اما یک چوپان مہربان کودک را پیدا می کند، نام او را ادیپ می گذارد و او را بہ کورنت می برد، و آنجا توسط پادشاهی کہ بچہ ندارد بہ فرزند قبول می شود.

سال ہا بعد، ادیپ، با ظن بہ اینکہ پادشاه کورنت پدر بیولوژیکی او نیست، از پیشگو می خواهد تا دربارہ والدینش بیشتر بہ او بگوید. پیشگو بہ او پاسخی نمی دہد، اما در عوض با پیشگویی دیگری، وحشتناکتر از پیشگویی اول می گوید: «با مادرت ازدواج خواهی کرد!» ادیپ وحشت زدہ تصمیم می گیرد برای جلوگیری از این سرنوشت، از کورنت بگریزد. در طول سفر خود از تبس می گذرد و در آنجا بہ طور اتفاقی در یک دوراہی با پادشاه لایوس روبرو می شود و بر سر اینکہ چہ کسی حق اول رد شدن را دارد با پادشاه درگیر می شود. خب در آن دعوا، لایوس توسط پسرش کشتہ می شود و بنابراین اولین پیش گویی تحقق می یابد.

بعداً، ادیپ شهر تبس را از دست هیولایی به نام ابوالهول نجات می دهد و با حل معمای ابوالهول، شرش را از سر شهر کم می کند. طبق پیش گویی بعدی، هر کسی که این کار را انجام دهد به مقام پادشاهی می رسد، و بنابراین ادیپ به عنوان پادشاه تبس تاجگذاری می کند و طبق رسوم، با بیوه پادشاه فقید، یعنی یوکاستا، مادرش ازدواج می کند و بدین ترتیب پیشگویی بعدی هم تحقق می یابد.

این افسانه چه ربطی به بازار کار و پول دارد؟ ربط زیادی دارد، زیرا نشان می دهد که پیش گویی ها تا چه حد می توانند خودشان را تحقق ببخشند. گذشته از اینا، اگر اولین پیشگویی هیچ وقت بیان نمی شد، شاه لایوس هرگز دستور کشتن پسرش ادیپ را نمی داد، پسر در کاخ تبس بزرگ می شد و با دانستن اینکه پدر واقعی او کیست، هرگز او را نمی کشت. در مورد پیش گویی دوم نیز همین طور است: اگر پیشگو نگفته بود که ادیپ با مادرش ازدواج می کند، او هرگز کورنت را ترک نمی کرد و بنابراین هرگز با پدرش در دوراهی روبرو نمی شد و هرگز معمای ابوالهول را حل نمی کرد. او تاج پادشاهی تبس را بر سر نمی گذاشت و مطمئناً هرگز با مادرش ازدواج نمی کرد.

این قدرت پیشگویی است که بازارهای کار و پول و همه افرادی که این بازارها را می گردانند را مستعد خود تخریبی با تبعاتی هولناک برای میلیون ها نفر می کند. وقتی میریام، ماریا و دیگر کارفرمایان می بینند که دستمزدها و نرخ بهره کاهش می یابد یا پایین می آیند، پیشگویی می کنند که فعالیت های اقتصادی دچار رکود خواهد شد و در نتیجه از وام گرفتن و استخدام کارگران صرف نظر می کنند، و بدین ترتیب تضمین می کنند که دستمزدها و نرخ بهره پایین بماند یا بیشتر کاهش یابند و پیشگویی خودشان را تحقق ببخشند. بنابراین اقتصاد به جای بهبود، قربانی بدبینی آنها می شود، بدبینی که صرفاً خود را تداوم می بخشد و تشدید می کند.

اگر سوفوکل ستون های اقتصادی و کتاب های درسی اقتصاد ما را می نوشت، به مراتب راحت تر می شد ماهیت و علت مصیبت های یک جامعه بازار را تشخیص داد.

عامل انسانی

خانه‌ها، ماشین‌ها، غذاها و سرگرمی‌ها لطف خود را دارند و در نوع خود مطلوب هستند. در مقابل، کارگر استخدام شده و پول قرض گرفته شده تنها ابزاری برای رسیدن به هدف هستند. کارفرمایان مجبورند آنها را اجاره کنند تا چیزهایی با ارزش مبادله تولید کنند، اما آنها دوست دارند زندگی خود را بدون نیاز به استخدام یک کارگر یا قرض گرفتن حتی یک پنی بگذرانند.

اگر اقتصاد موتور جامعه باشد و بدهی سوخت آن، پس نیروی کار جرقه است، نیرویی که به آن موتور جان می‌بخشد، در حالی که پول روغنی است که بدون آن موتور از کار می‌افتد. این که هر دو، پول و کار، توان به حرکت درآوردن موتور را دارند و همچنین می‌توانند آن را از کار بیاندازند و از روشن شدن مجدد آن جلوگیری کنند، غم‌انگیز است. این دو باهم جلوی گردش بی‌اصطکاک موتوری را می‌گیرند که انکارکنندگان بیکاری و دوستانشان به آن باور دارند و جلوی شکل‌گیری جهان ساده‌ای را می‌گیرند که در آن بیکاری، اگر دستمزد به اندازه کافی پایین بیاید، محو می‌شود و سپرده‌ها اگر نرخ بهره به سطح «مناسب» خود برسد، به کار و تجهیزات تبدیل می‌شود.

اکنون ممکن است فکر کنی که آیا می‌شود کاری برای مهار و محدود کردن این شیاطین کرد. آیا راهی برای متوقف کردن چرخه‌های پیش‌گویی خود تحقق بخش و بدبینی خود تداوم بخش وجود دارد؟ پاسخ این است: نه به این راحتی‌ها. شیاطینی که بازار کار و پول را به بلای جان جامعه بازار تبدیل می‌کنند، تجلی برخی از چیزهایی هستند که ما را انسان می‌کنند: توانایی ما برای اندیشیدن به رفتار خود و دیگران، برای رفتن به ذهن دیگران و پیش‌بینی اعمال آنها؛ و دانستن اینکه با وجود تمام زیرکی و خردمان، ما و دیگران به ندرت در مقابل انگیزه لحظه‌ای حفاظت از خود مقاومت می‌کنیم؛ هر قدر هم که در نهایت نتیجه عکس بدهد. برای وفق دادن رفتارهای آشفته، متناقض، غیرمنطقی و منحرف انسان‌ها با عملکرد نرم یک ماشین اقتصادی ایده آل، نیاز به بازنگری و سازماندهی مجدد جامعه، به گونه‌ای داریم که هر جز از آن همانند واژگونی بزرگی که در انگلستان قرن هجدهم روی داد، به ریشه‌ای ترین شکل ممکن دگرگون شود.

با این وجود، مادر حال حاضر در میانه یکی از این دگرگونی‌ها هستیم. یعنی فرآیند مکانیزاسیون و اتوماسیون، دیجیتالی شدن و هوش مصنوعی. متأسفانه، به نظر می‌رسد که این فرآیند ما را به مسیری خلاف یک راه حل می‌برد، زیرا هدفش سازگاری انسان و ماشین نیست، بلکه جایگزینی راه حل اول با راه حل دوم است. اما در همان حال که روح انسان ممکن است بزرگترین قربانی این تغییر باشد، بعید هم نیست که این تغییر مایه نجات ما شود.

ادامه دارد...